



● حاج محمدحسن امین‌الضرب / درگذشته ۱۳۱۱ خورشیدی ●

ما و اقتصاد ما

< سید حسین مهاجرانی

فعال اقتصادی و رئیس هیئت‌مدیره
انجمن سنگ استان کرمان



تاجر، که به روزگار قحط با خرج مال بسیار و خرید و انفاق خروار خروار گندم مردمی را از گرسنگی رهانید، وجود دارد؟ ما تا کجا مخاطب این عبارات زرین در وصیت‌نامه‌ی او به پسرش بوده‌ایم که نوشت: «هرگز هوا و هوس نداشته باش که امروز لباس رنگین و سنگین می‌خواهم یا عیال من این‌طور می‌خواهد، یا عمارات عالی مردم ببینی دلت بخواهد. ابدأ این چیزها را مخواه، غیر از زحمت و مرارت چیزی بر این‌ها مترتب نیست، هرقدر کمتر آلوده دنیا بشوی، آسوده‌تر هستی. خودت را به مهلکه نینداز. کارهای زیاد و آرزوهای زیاد اسباب هلاکت است، خانه و زندگی را بر باد می‌دهد.»

راز ماندگاری برزویه که حکیمی به آیین زرتشت بود و امین‌الضرب که فرهیخته‌ای اهل تشیع بود، در نبود هر دو، مروت و اخلاق‌مداری بسیاری است که در هر ظلماتی مثل گوهر شب‌چراغ درخشش

این وجیزه را پس از نوشتن ده باری خواندم! چون به کار صیقل سنگم به طبیعت کارم، که سفتن سطح ناصاف سنگ است، بسیار کوشیدم تا آن را جوری جلا دهم که ناهمواری‌های آزاردهنده‌اش، به‌زور ساپ خودسانسوری، برطرف شود و جانبی را نرنجاند؛ اما سر آخر آنچه شد از سنگ‌پا هموارتر نشد که نشد... و شما ببخشید! برزویه‌ی طیب در مقدمه‌ی کلیله‌و‌دمنه می‌نویسد: «در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع آورده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته، می‌بینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی...»

می‌پرسم که چرا خاموش نمی‌شود، غم‌ناله‌ی این حکیم فرزانه بعد از این‌همه قرن؟! می‌پرسم که در این زمانه‌ی بسیار سخت ما چه‌کاری روزگاریم؟! می‌خواهم بدانم چه نسبتی بین ما به‌عنوان تاجر و حاج محمدحسن امین‌الضرب، باز هم به‌عنوان

«حداکثر کردن سود به هر قیمتی» اصل شد، شرافت و مروت و نگاه ملی در پیله‌ی سخت طمع می‌میرد و در یک چرخه‌ی بی‌غیرتی زرنگی‌های حقیر ارزش می‌شود و...
اتاق بازرگانی پارلمان بخش خصوصی تعریف شده است. منازعه‌ی پارلمانتاریستی با ندانم‌کاری دیوان‌سالاران در عرصه‌ی کسب‌وکار، وظیفه‌ای است که با مسامحه و احتیاط‌های مستحب و واجب از جانب اتاق، به‌جایی نمی‌رسد. این نظام دیوانی چاق در محدوده‌ی حضور ما درد هست و درمان نیست. اتاق بازرگانی با حضور جدی و چابکی، گاهی باید درباره‌ی ایفای نقش‌های بزرگ‌تر اصرار بسیارتری داشته باشد.

جرات می‌کنم و می‌گویم به نظر می‌رسد که در این هرج‌ومرج و آشفتگی‌های بازار که میل تبدیل نقدینگی به دارایی‌های به‌شدت نقدشونده، مثل وبا شیوع پیدا کرده است، گذشته از دیوان‌سالاران ما که کلاً با تصمیم‌گیرهای متناوب کاریکاتوری در یک صحنه‌ی عظیم و در یک دیالکتیک بامزه، هم دزد می‌سازند و هم دزد می‌گیرند، تقصیر بخش خصوصی هم کم نیست!
به‌عنوان یک اصل، چنین گفته شده که «البینه علی المدعی» و من ترجیحاً در این گفتار، بی‌آنکه بینه‌ای برای کوتاهی‌های خودمان ارائه کنم، آن اصل را نقض می‌کنم؛ تا مدعی علیه که خودمان باشیم در خلوت خود، بینه‌ات آن قصور را نوشته کنیم... فقط تا اشاره‌ای کرده باشم می‌گویم در یک تصویر کلی چنین به نظر می‌رسد که ما به‌عنوان فعالین اقتصادی در بخش خصوصی و متولی بخش کوچکی از اقتصاد ایران، در توجیه ناکارآمدی خود، اصول اربعه‌ای داریم که انگار رعایت آن در وجهی غالب، واجب عینی است:

۱. بدون هیچ تلاشی برای مقابله، از روزگار کج‌مدار و ناکارآمدی نظام دیوانی بسیار می‌نالیم.
۲. در همه‌ی شکست‌ها در هم‌سرایي ریتیم «کی بود کی بود من نبودم» تبحری خارق‌العاده داریم.
۳. متفکرین ما غافل از ما و داشته‌هایی که هرز می‌رود، نسخه‌نویسی بی‌پایان و قصیده‌سرایي طولانی برای هزارتوهای بدون درروی نظام دیوان‌سالاری را مشق شب خود می‌دانند.
۴. گریز از کار جمعی و میل به حفظ قلمروی فردی و چشم بستن به فردای فروریختن نوبتی باروهای خودساخته‌ای که خیال می‌کنیم ملک طلق و چهاردیواری اختیاری ما است، مرام‌نامه‌ی نازوشته‌ی ماست!

پیش از پایان:

آدم به امید زنده است و همین است که از آن همه سیاه که نوشتیم به ناامیدی نمی‌رسم!

«نهضت بهره‌وری» نام سعی تازه‌ی اتاق بازرگانی کرمان، همان مایه‌ی امیدی است که در اصلاح رفتار ما چه در صنعت، چه در زراعت و چه در مصرف، اگر با حمایت خود ما همراه شود با تکیه بر داشته‌های یک ایالت و تکیه بر سرمایه‌ی اجتماعی آن، نام این استان را مثل ستاره‌ای شاخص در سپهر اقتصاد ایران درخشان خواهد کرد. ●

بی‌پیرایه‌ای دارد.

نه برزویه به دنیا ماند نه امین‌الضرب! در گذار روزگار نوبت به بودن ما رسیده است که باز روزی نخواهیم بود؛ می‌بینیم که هنوز «کارهای زمانه میل به ادبار دارد» و این پرسش بزرگ پیش‌روی ماست که ما که ایم و چه بایدیمان کرد؟!

من هم مثل شما این واقعیت را می‌پذیرم که علی‌القاعده قانون حاکم بر رفتار فعالان اقتصادی، علم اقتصاد باید باشد؛ اما این حقیقت را هم فراموش نمی‌کنم که علم اقتصاد یک علم انسانی است و مثل همه‌ی علوم انسانی، بودنش و اصلتش تابع بودن انسان است و اگر او نباشد اصول و فروع این علم هم بود و نمودی ندارد. در این صورت، اشتباه می‌کنیم اگر بپرسیم تئوری‌های چنین علمی از کدام انسان مایه می‌گیرد؟

تطور تئوری‌های اقتصاد، معلول دگرگونی‌هایی است که در ادوار ناهمگون تاریخ در جامعه‌ی انسانی و به‌ویژه در حوزه‌ی کسب‌وکار به وجود آمده است. در این بازه از نظریه‌پردازان مرکانتلیست، با تمایلات به‌شدت سوداگرانه که در یک خطای ترکیب، از درک ارتباط میان ثروت فرد به‌عنوان یک جزء و ثروت جامعه به‌عنوان یک کل، عاجز بودند می‌توان سراغ کرد تا حضور دقیقاً برعکس نظریه‌پردازان سوسیالیست! این بازه تا امروز هم که اقتصاد مدرن با تکیه بر روانشناسی و رفتارشناسی و مطلوبیت‌گرایی انسانی تحلیل‌های دیگری از علم اقتصاد ارائه می‌کند همچنان باز است! این‌همه تفاوت در نظریات اقتصادی دست‌کم باید این تردید را در ما به وجود آورد که هیچ جزمیتی در هیچ‌یک از علوم انسانی نمی‌توان سراغ کرد. در دگرذیسی جامعه‌ی انسانی که در آن تغییرات به شکل تصاعد هندسی رخ می‌دهد، می‌توان یقین داشت که به همان آشکاری که تفاوت‌های شگفت انسان امروز در مقایسه با انسان پنجاه سال پیش را نمی‌توان باور کرد، در زمانی بسیار کوتاه‌تر، انسان پنج سال بعد هم با انسان امروز قابل قیاس نیست! (مثال از گذشته و پیش‌بینی درباره‌ی آینده‌ی سبک زندگی اجتماعی ما به عهده‌ی خود شما).

چنان‌که می‌بینید، مرکانتلیست‌ها و فیزیوکرات‌ها و مارژنالیست‌ها و سوسیالیست‌های بزرگ همگی مرده‌اند و آن‌ها که زنده‌اند حرف‌های تازه‌ای برای گفتن دارند. حرف ما کدام است؟

در این روزگار پر ادبار، رسم ما لزوماً نباید گرنه‌ای ناپخته از سلوک دیگران باشد. وقتی از علم انسانی حرف می‌زنیم پیداست که باید دریابیم بنیان این علم بر کدام انسان است؛ کدام صفحه‌ی جغرافیا و کدام صحنه‌ی تاریخ و کدام عرصه‌ی اجتماعی؟! هرگز نمی‌خواهم خودم را وارد شعارهای رنگ‌باخته‌ی مد روز کنم؛ قصد سیاست‌ورزی هم ندارم (هرچند -به‌ناچار- بیش‌از اندازه‌ی خودم اهل سیاست باشم!) اما گمان می‌کنم که در همین محدوده‌ی بسیار محدود کسب‌وکار بخش خصوصی که دیوان‌سالاران ما اراده‌ی جدی گرفتنش را ندارند، در بی‌برنامگی و بی‌الگو بودن خود ما کارهای بسیاری است که ناکرده باقی‌مانده است. «انقلاب ارزی» به فصاحت کشیده شد چون ناپاکی در نظام تخصیص ارز و پلشتی در وجود شبه مرکانتلیست‌های بخش خصوصی کم نبود. وقتی